شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال شانزدهم
۲۵ شهریور ۱۴۰۳
۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۶
شماره ۴۳۰۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۲٪

۲۸° ↑۱۵° ↓

صبح ۲۵ | ظهر ۲۳ | عصر ۲۳ | شب ۱۹

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۶:۳۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۵۴
- غروب آفتاب ۱۷:۳۸:۴۳
- اذان صبح فردا ۰۳:۵۰:۰۱
- اذان مغرب ۱۷:۵۶:۵۹
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۱۵:۱۱

کارتون شهر



رضا جنگی **بدون شرح...**

حکایت

ما هیچ چیز نیستیم!

در آن وقت که شیخ ما به نیشابور رفت، استاد امام ابوالقاسم قشیری شیخ ما را ندید و او را منکر بود. و هرچه بر زبان شیخ ابوالقاسم رفتی همچنان با شیخ ما بازگفتندی... و شیخ هیچ نگفتی. روزی بر زبان استاد امام رفت که بیش از این نیست که بوسعید حق تعالی را دوست می دارد، فرق این است که مات در این را پیلیم و بو سعید پشه!

این خبر را به نزدیک شیخ ما آوردند. شیخ آن کس را گفت: برو پیش استاد امام شو و بگو که: آن پشه هم تویی، ما هیچ چیز نیستیم و ما خود در این میان نیستیم. آن درویش بیامد و آن سخن را به استاد امام گفت. استاد از آن ساعت بازعهد کرد که دیگر بد شیخ ما نگوید.[1]

تو خود را گمان برده‌ای پر خرد انایی که پر شد دگر چون برد
تو آنگه شوی پیش مردم عزیز..... که مر خویشتن را نگیری به چیز
از این خاکدان بنده‌ای پاک شد که در پای کمتر کسی خاک شد[2]

۱. اسرار التوحید محمد بن منور
۲. بوستان سعدی

اصلاحیه

مطلب «اول شخص» با تیتر «درخت سترگ دانش» که دیروز در همین صفحه منتشر شد، هم‌زمان بود با سالروز افتتاح دانشکده ادبیات مشهد به ریاست دکتر علی اکبر فیاض که به اشتباه در زیر تیتر دلیل پرداخت به این سوژه سالروز درگذشت دکتر فیاض ذکر شده است. به دلیل این اشتباه سهوی از مخاطبان روزنامه شهرآرا پوزش می خواهیم. دکتر علی اکبر فیاض ادیب فقید مشهدی، چهارم شهریور ۱۳۵۰ بدرود حیات گفت.

اول شخص

طلوع آفتاب به افق مجاهدت

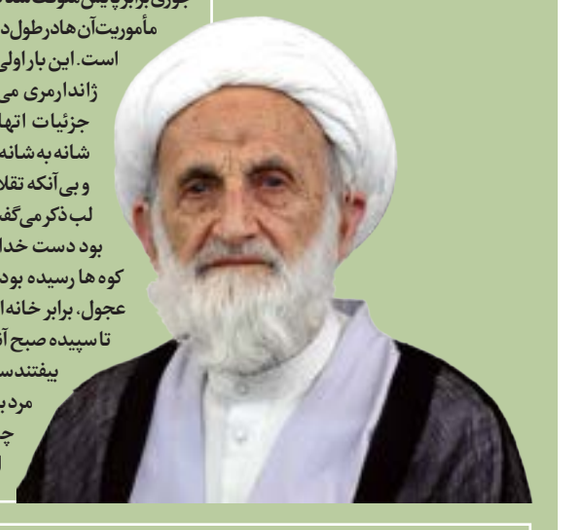
سه برش کوتاه از سه دهه زندگی مرحوم آیت ا... ابوالقاسم خزعلی، که در ۲۵شهریور ۱۳۹۴ در دارالزهد حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

تبعید به‌گناباد/ دهه۳۰

حوالی رفسنجان بود. رفته بود برای تبلیغ و موعظه اهالی منطقه. از راه نرسیده، ماشین ژاندارمری جوری برابر پایش متوقف شد که انگار این مهم‌ترین مأموریت آن‌ها در طول دوران خدمتشان بوده است. این بار اولی بود که سوار ماشین ژاندارمری می شد. هنوز چیزی از جزئیات اتهامش نمی دانست. شانه به شانه مأمورها نشسته بود و بی آنکه تقلایی کند، آرام آرام زیر لب ذکر می‌گفت و باقی حوادث را سپرده بود دست خدا. خورشید دیگر به پشت کوه ها رسیده بود که همان اتومبیل سفید عجول، برابر خانه‌ای متوقف شد که قرار بود تا سپیده صبح آنجا بماند و آفتاب نزده راه بیفتند سمت کرمان. صاحب خانه مرد بی آزاری بود. دوتا استکان چای ریخت آمد توی اتاق استراحت حاج ابوالقاسم.



پرسید: «چیزی لازم نداری؟» گفت: «توی این خانه یک جلد قرآن پیدا می شود؟» دقیقه ای بعد صاحب خانه همین طور که استکان خالی چای را از زمین برمی داشت، قرآن جیبی کوچکی را داد دست ابوالقاسم و گفت: «آخر کاری، پا توی کفش بازاری ها کردی آشیخ. چه‌کار به کار این سرمایه دارهای بی غم داری؟ حالا گوشه کناری یک سینما هم علم کنند توی شهر، چارتا فیلم فرنگی پخش کنند. یکی دوساعت این مردم غصه دار سرگرم شوند، چطور می شود؟ خوب شد حالا سر لج افتادند رفتند راپورت دادند به ساواک که خزعلی علیه شاه منبر رفته؟ راستی راستی گفته بودی بروجردی هر وقت اراده کند، محمدرضا را از سلطنت پایین می‌کشد؟» حاج ابوالقاسم خزعلی که حالا دستگیرش شده بود این وقت شب توی این خانه چه می‌کند. همین طور که آیه های قرآن را آرام آرام زمزمه می‌کرد زیر لب صلواتی فرستاد، قرآن کوچک را بست. گذاشت روی طاقچه، گفت: «مرد مومن، آدم هرچیزی که می شنود را باور نمی‌کند. سینما ساختن بهانه است. من پا توی کفش بازاری ها نمی‌کنم. فساد علنی که شوخی بردار نیست. مقاومت من با شخص سرمایه دار که نیست. من علیه جریانی اعتراض می‌کنم که عطش ثروت اندوزی کورشان کرده ولو به قیمت انحراف اخلاقی جوان های شهر تمام شود. من کجا گفته بودم آیت ا... بروجردی، شاه را زمین خواهد زد؟ حرف هایم را پس و پیش کرده اند. گفته بودم شاه مثل حلقه انگشتری است در دست آقای بروجردی که مدام در دست ایشان می گردد! این ها دنبال بهانه اند پاپوش درست کنند. ملالی نیست. فدای سر اسلام و نهضت آزادی. شما گرم صحبت بودی که تفألی از قرآن گرفتم. آمده بود: والذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله. دست نصرت خدا با ماست.» صبح روز بعد ماشین ژاندارمری آیت ا... خزعلی را به مقصد نخستین تبعیدگاه تاریخ مبارزات سیاسی اش می برد. قرار بود پس از بازجویی کوتاهی در کرمان، در گناباد متوقف شود. جایی در محاصره اهل تصوف که هرچند آرامش روح و روانش را به بازی می‌گرفت اما از دل مباحثات صوفیان بومی محل، تبلیغات خوبی برای اسلام شد.

مدرسه فیضیه/ دهه۴۰

الف ب پ ت ث ج چ ح خ.... همین طور که حروف را یکی پس از دیگری ادا می‌کرد، رفته رفته موج احساسات مهارنشدنی مردم آرام می‌گرفت. سابقه نداشت کسی منبرش را پس از یاد خدا با چنین چیزی آغاز کند. هیچ‌کس سر از حرف های آیت ا... خزعلی درنمی آورد. بالاخره یک نفر حریف هیاهوی مدرسه فیضیه شده بود. روزهای عجیبی بود. امام(ره) را یک سال پیش بعد از قیام ۱۵خرداد دستگیر کرده بودند و تازه چند روزی می شد که آزاد شده بود. روزنامه اطلاعات نوشته بود: «روحانیت در رابطه با انقلاب سفید با مردم همراه شد.» امام(ره) و مسامحه با طاغوت؟ یک نفر باید پیدا می شد شفاف سازی کند و با صدایی رسا و کوبنده، پاسخ این روزنامه را بدهد. امام(ره) ابروهایش درهم کشیده شده بود و بنا داشت خودش سخنرانی کند. اما کار را سپرده بود به آیت ا... خزعلی که هم واعظ مسلطی بود و هم از پس چنین منابری خیلی خوب برمی آمد. قبل از او هم یک نفر رفته بود پشت تریبون، اما حریف هیاهوی جمعیت نشده بود. حالا دیگر داشت حروف به آخر می رسید که در سکوت مهیب مدرسه فیضیه پیروزمندانه فریاد زد: «مردم! ما هنوز در آغاز راهیم. ما تازه الفبای نهضت اسلامی را گفته ایم باید آماده باشیم تا نهضت را با موفقیت به آخر برسانیم.» حالا می شد آرام آرام نکات امام(ره) را در گوش مردم زمزمه کرد. سخنرانی جان گرفته بود و هر چند دقیقه یک بار با فریاد بلند تکبیر، اتحاد و همبستگی جمعیت، تقویت می شد. جشن آزادی امام(ره) به مجلس روشنگری بدل شده بود. هنوز سخنرانی به آخر نرسیده بود که دانه های باران یکی یکی زمین افتاد. هرچه به شدت باران افزوده می شد، شور و حرارت جمعیت دوچندان می شد. «ای باران! آرام ببار! تو بدن مردم را بشور و ما با کلمات، ارواح آنان را». تکبیر پایانی، روح دوباره ای بود که به جان مدرسه فیضیه می دمید. لبخند رضایت امام(ره) در گوشه ای، دیدنی ترین قاب خاطره آن روز بود.

زندان قزل قلعه/ دهه۵۰

شاید خودش هم خیال نمی‌کرد این بار از پشت دیوار مسجد، به بهانه یک استخاره معمولی، کارش به سلول انفرادی زندان قزل قلعه بکشد. امام جماعت مسجدالجواد بود و دقیقه ای مانده به اذان مغرب و عشا، یک نفر ناآشنا ورودی مسجد از او خواست برونند پشت دیواری برایش استخاره بگیرد.

استخاره ای که پایش را به ماشین مأمورها بازکرد و یک راست سر از زندان قزل قلعه درآورد. اتهام: «تأکید بر مرجعیت امام(ره) در سخنرانی ها.» حالا با یک جوان سرتراشیده در یک سلول دودرد و هم بند شده بود.

جوانکی با سیمای روشن و محاسنی قهوه‌ای که شمایل طلبگی داشت، اما همین که لب به سخن بازکرد و گفت بابت تمایلات چپی افتاده زندان، معلوم شد ارمنی است. حالا حاج ابوالقاسم مانده بود و یک سلول تنگ و تاریک با جوانکی ارمنی که بنا بود آداب و احکام معاشرت با یک غیرمسلمان را در کنارش مراعات کند. یک شب، دقایقی مانده به خواب، همین طور که هرکدام در سمتی خیره به سقف سیاه سلول مانده بودند، از جوانک پرسید: «همین که از زندان آزاد شدی چه‌کار می‌کنی؟» گفت: «اول یک شکم سیر شراب می خورم بعد می روم خانه!» چیزی نگفت. می دانست توی فرهنگ ارمنی ها، شراب خواری اتفاق غریبی نیست. اما آرام آرام از شراب گفت و نگاه اسلام به شرب خمر. امور شخصی و بهداشتی اش را که انجام می داد، جوان ارمنی با اشتیاق و تعجب تماشایش می‌کرد. آرامش و بردباری و مهربانی اش، هرچه می‌گذشت او را بیشتر شیفته سکناتش می‌کرد. چند شب مانده به آزادی، وقت خواب رو به آیت ا... کرد و گفت: «وقت نماز صبح مرا هم بیدارکن.» هنوز توی زندان بودند که پیش از نگاه به آفتاب توی آسمان، شهادتین جوان ارمنی، تمام سلول کوچک آن ها را روشن کرد.


مرحوم آیت ا... خزعلی در جمع اعضای اولین دوره خبرگان رهبری


از راست: آیت ا... هاشمی رفسنجانی و آیت ا... خزعلی، آیت ا... جنتی و شهید محمدعلی رجایی


مرحوم آیت ا... خزعلی در اتاق جنگ

شخم هفته

وام هست، ولی کم هست

در بسته خبری این هفته، به کم رنگ شدن حضور خویشان در جلسات رسمی، پررنگ شدن قیمت نان، خوش رنگ شدن چشم ها، کم بودن وام های ازدواج و زیاد بودن مکمل های سوخت می پردازیم.



مهدی محمدی
طنزپرداز

آن ها که خویشان را کنار خویش نگه می‌دارند!

اگر یادتان باشد هفته قبل از حضور پسر عارف در یک جلسه رسمی سخن گفتیم. حالا این هفته تصاویر حضور داماد رئیس جمهور در سفر رئیس جمهور به عراق منتشر شده است و رسانه ها پرسیدند سمت و علت حضور او در این جلسات چیست؟ البته این خبر، خبر بدی نیست چون اگر دقت کنید هفته پیش پسر یک مسئول در جلسه شرکت کرد این دفعه داماد یک مسئول. داماد هم نسبت به فرزند یک سطح دورتر است. این یعنی هر هفته قرابت فامیلی مسئول و خویشاوندش کمتر می شود و مثلا هفته بعد پسرخاله یک مسئول در یک جلسه رسمی حضور دارد، هفته بعدترش داماد خاله یک مسئول و همین طور میزان نسبت فامیلی کمتر و کمتر می شود تا به جایی برسیم که مسئولان هیچ قوم و خویشی در جلسات و سفرهای رسمی خودشان نداشته باشند.

نان به نرخ روز

هفته قبل خبرهایی درباره احتمال گران شدن نان در مشهد منتشر شد و ما هم منتظر بودیم ببینیم باید پنیر را لای نان بگذاریم یا نان را لای پنیر. می ترسیدیم یک نرخی اعلام شود که زورگیرها یسک گیر افتادن را به جان بخرند و در مسیر نانوایی به منزل نانمان را از دستمان بقاپند. می ترسیدیم در آگهی های اینترنتی ببینیم که یک نفر آگهی کرده است، یک عدد نان مال دوره قیمت قبلی نان، داخل فریزر، کاملا سالم و بدون تکه کنده شده و خط و خش، لطفا دلال ها تماس نگیرند، فقط نانخورهای واقعی! اما هیچ کدام از این اتفاق های تلخ نیفتاد و نان فقط ۲۵ درصد گران شد. مطمئنا با خودتان می گویید: (۲۵ درصد کم نیست چون این طوری کسی که نان آور خانواده چهارنفره بوده است حالا باید برای پنج نفر نان بیاورد.) اما عزیزان من شما اگر تورم بقیه اقلام خوراکی را ببینید و با تورم نان مقایسه کنید متوجه می شوید نسبت به آن ها قیمت نان داغ، داغ کمتری روی دلمان گذاشته است.

آدم‌ها و چشم‌ها

تحقیقات نشان می دهد که عمل تغییر رنگ چشم خطرناک ترین عمل زیبایی جهان است. این خبر را که خواندیم دیدیم چشم خودمان هم به عمل های زیادی نیاز دارد که البته عمل زیبایی نیست بلکه عمل ضروری است. مثلا از بس به موجودی کویر مانند کارتمان نگاه کردیم خشکی چشم گرفتیم. از بس چشم به در ماندیم که کارت ملی مان را بیاورند چشممان پیر شد و دچار پیرچشمی شدیم. حتی یک عمل لازم داریم که دو تا چشممان را بردارند چون یا با شنیدن مبالغ اختلاس چشمانمان چهار تا می شود یا با شنیدن قیمت کالاها! البته گاهی هم عمل برگرداندن چشم به حدقه لازم داریم چون اتفاقاتی می افتد که چشممان از حدقه در می آید.

قبل از خواستگاری به بانک بروید

رئیس بانک مرکزی گفته است: ما فقط به اندازه دویست همت منابع داریم که به جوانان وام ازدواج بدهیم ولی احتمالا درخواست ها به هشتصد همت برسد. این سخن نشان می دهد یکی از کارهای بی فکرانه جوانان در آستانه ازدواج این است که برای خواستگاری ابتدا گل وشیرینی می خرند، اما در واقع شخص خواستگار باید به جای قنادی و گل فروشی به جای مهم تری برود و آنجا جایی نیست جز بانک. باید اول از همه بروند ببینند بانک ها چند همت منابع دارند که به عنوان وام ازدواج بدهند. بعد اگر دیدند بانک همت لازم را ندارد ببینند آیا می توانند با همت خودشان از پس هزینه های ازدواج بر بیایند یا خیر. حالا درست است که بانک ها منابع دارند، ولی منابعشان جوششی نیست که قل قل کنان از زمین بجوشد و تمام هم نشود بلکه کاهشی است. مخصوصا که یا باید به کارکنان خودشان تسهیلات بدهند یا به ابربدهکارها وام بدهند تا آن ها ابرترشوند.

مکمل بدم خدمتتون؟

سخن گوی شرکت ملی نفت گفت: فروش مکمل سوخت در جایگاه ها غیرقانونی است. البته ایشان عادت دارند هروقت چشمشان به خبرنگاران می افتد، این جمله را بگویند و حرف جدیدی نیست. با این تک جمله هم که نمی شود فروش اجباری مکمل ها را متوقف کرد. گاه باید این تهدید را با تهدید جواب داد مثلا به محض اینکه خواستند مکمل داخل باک بریزند، ما هم تهدید کنیم اگر تو باک بنزینم مکمل بریزی، منم جلو پمپ بنزینت سیگار می کشم. حتی می توانیم پیش دستی کنیم و به محض پیاده شدن از خودرو بگوییم: مکمل نمی خوای بدم بهت؟ مکمل باشگاه؟! البته همه پمپ بنزین ها هم این طور نیستند. یک بار پمپ بنزینی رفتم که خلوت بود و مشخص بود کسی قصد فروش مکمل ندارد. تا نازل را برداشتم یک نفر به سرعت سراغم آمد که گفتم: مکمل نمی خوام. گفت: مکمل چیه داداش، اینجا جایگاه گازوئیله نه بنزین.

عکس روز

تاروپود نقاشی

بازار فرش مشهد که در گذشته بخشی از بازار بزرگ مشهد را تشکیل می داده، یکی از قدیمی ترین اماکن تاریخی مشهد است که قدمت آن به عهد صفوی باز می گردد. حجره های بازار فرش مشهد ۱/۵ طبقه اند که نیم طبقه زیرین آن بیشتر به عنوان انباری و طبقه بالایی برای فروش فرش های دستباف کاربرد دارد. کارگاه های قالی بافی و مرمت فرش به صورت اندک در گوشه هایی از بازار و در خانه های پشتی و به دور از دید عموم هنوز مشغول به فعالیت اند.

عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

